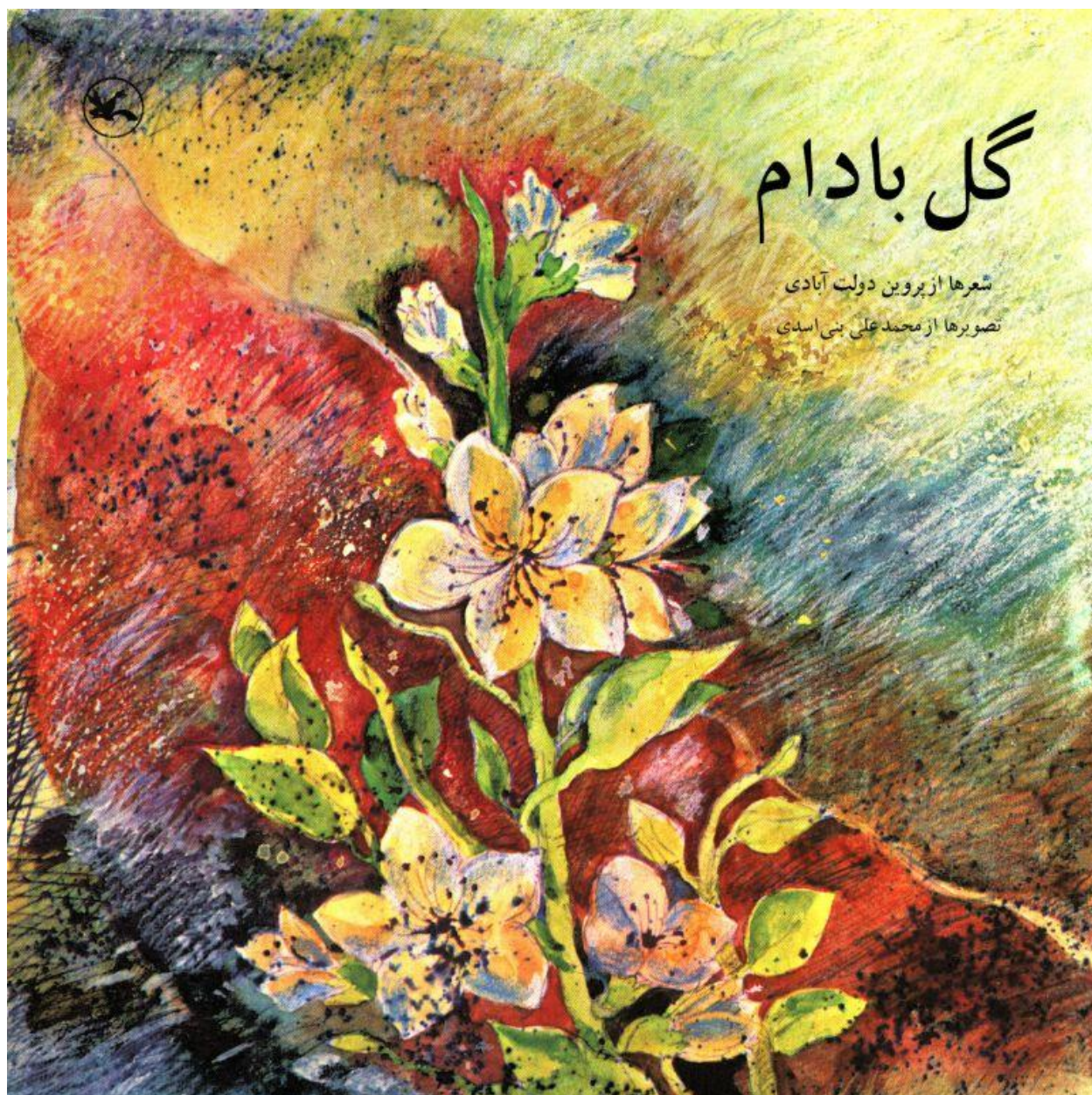


نام کتاب: گل بادام
شعرها: پروین دولت آبادی
نقاشی: محمد علی بنی اسدی
منبع: پایگاه ادبی شفیقی



۱۰۰



گل بادام

برای گروههای سنی «ب» و «ج»

شعرها از پروین دولت آبادی

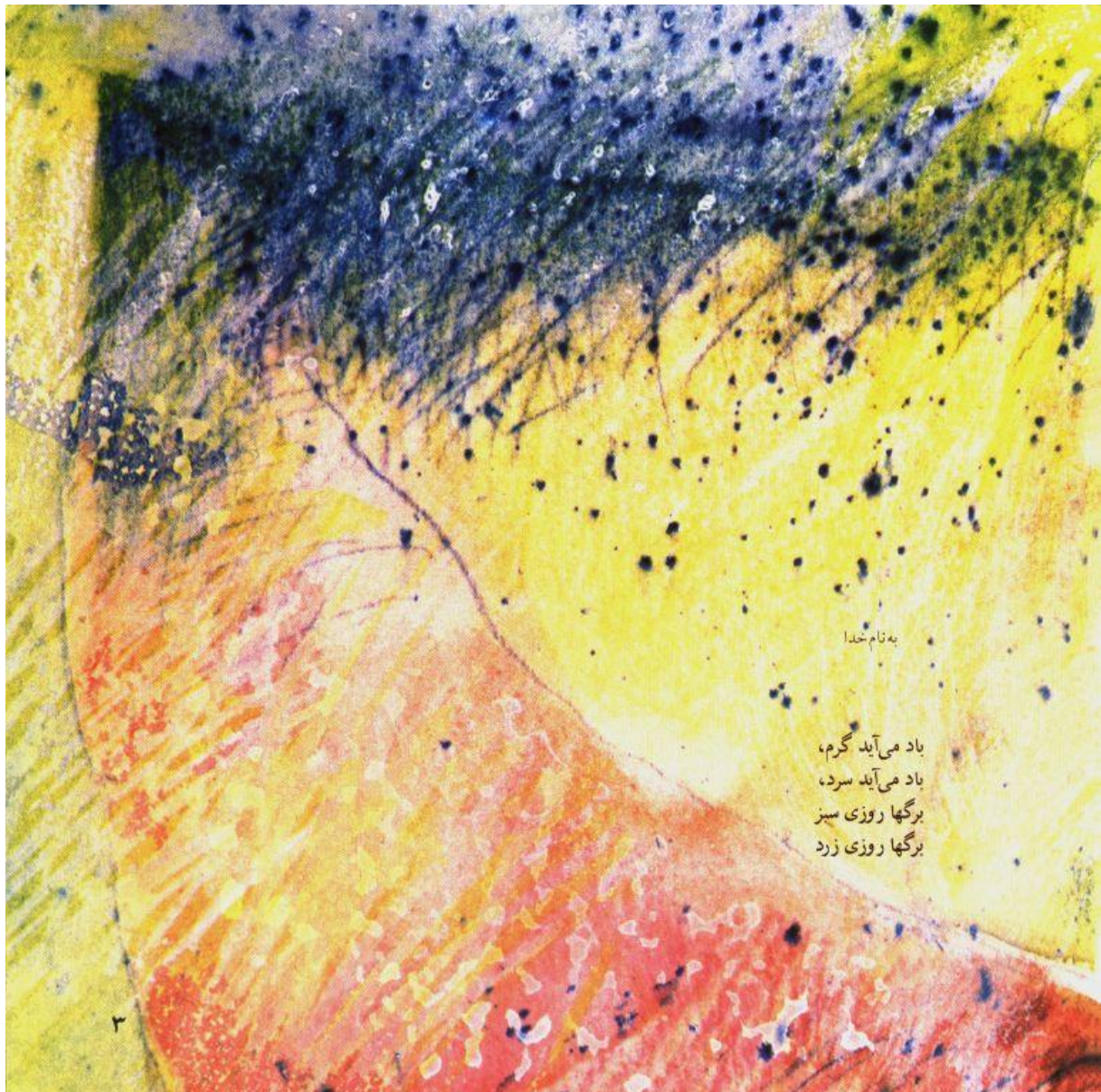
تصویرها از محمد علی بنی اسدی

تمام شعرهای این دفتر سروده سالهای قبل از انقلاب است.



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

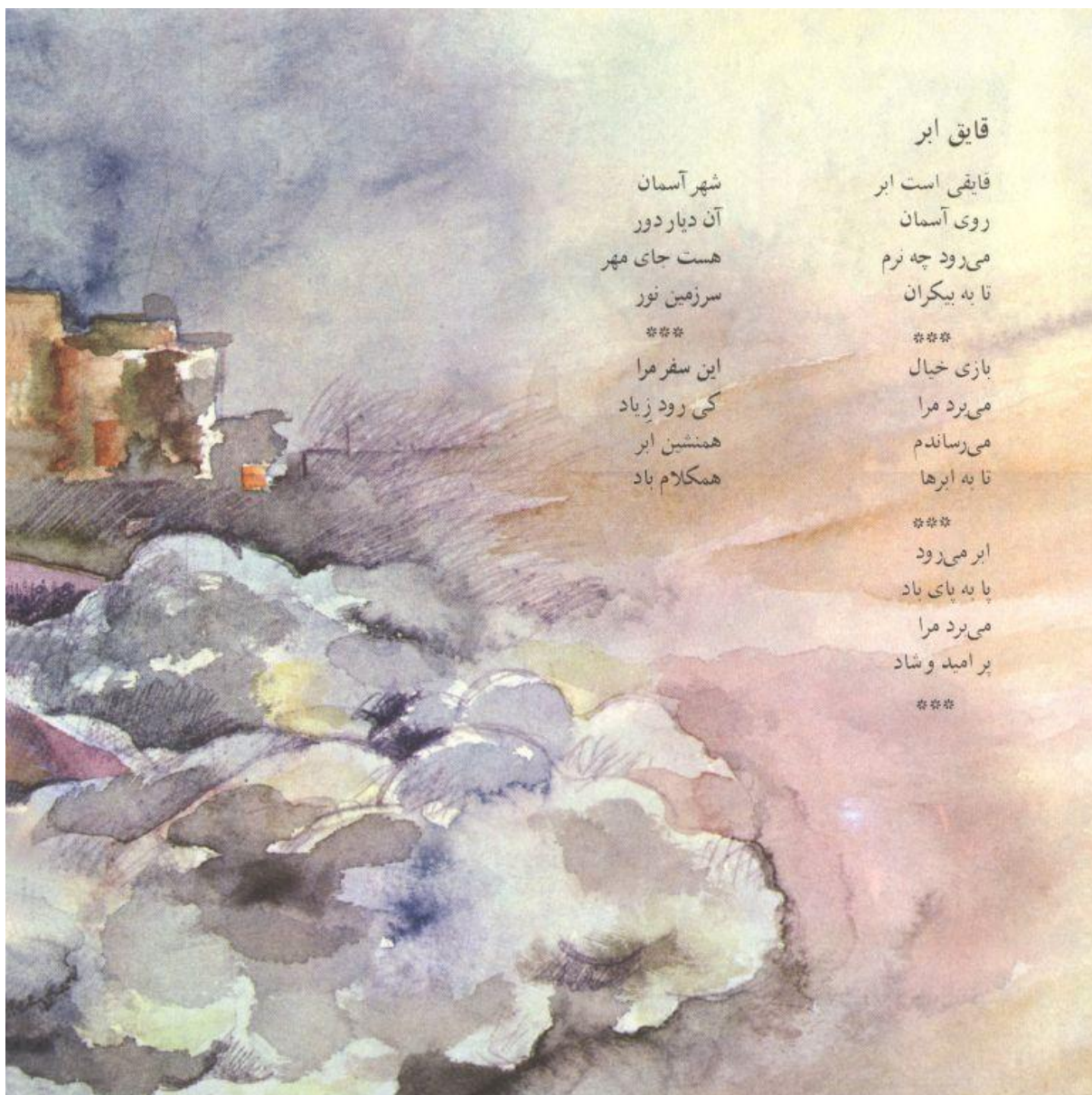
نام کتاب • کجی یادام
نوبت چاپ • دوم، مهر ۱۳۶۸
تعداد • ۲۰۰۰ نسخه
تهیه و تولید کتاب • امور انتشارات
به کوشش • شورای شعر
سروده • پروین دولت آبادی
ویرایش و نمونه خوانی • مرکز نگارش
نظارت هنری • محمدرضا دادگر
تصاویر • محمدعلی بنی اسدی
صفحه آرایی • شراره زوین
فیلم و زینک • امین گرافیک
چاپ • پویا
به سرمایه • صندوق قرض الحسنه کانون
تهران - خیابان استاد مطهری - خیابان فجر، شماره ۳۷
تلفن مرکز بخش ۸۲۶۳۲۸
کلیه حقوق محفوظ است و هرگونه استفاده از تمام یا پاره ای از این اثر منوط به اجازه کتبی ناشر است.

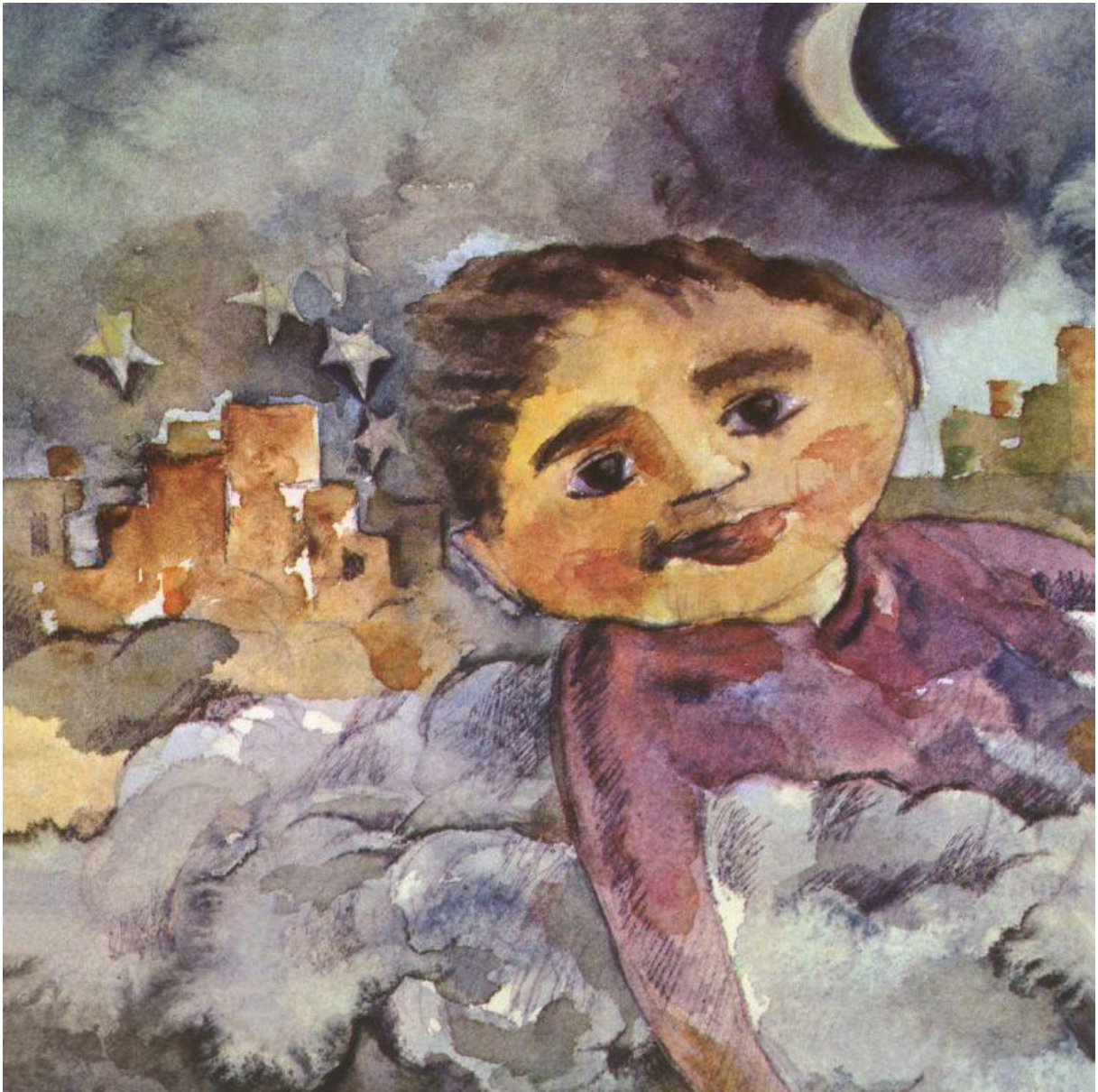


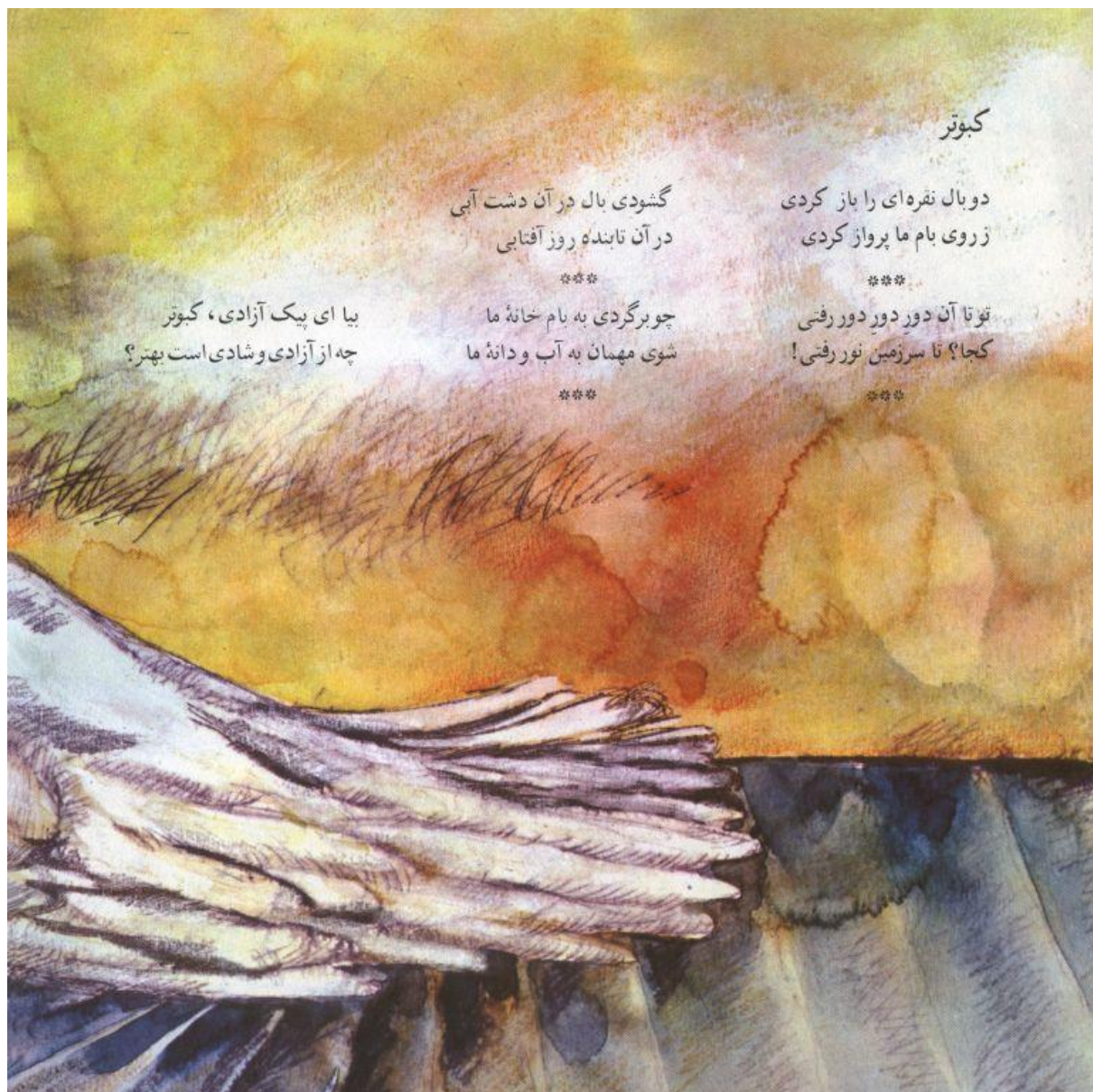
به نام خدا

باد می آید گرم،
باد می آید سرد،
برگها روزی سبز
برگها روزی زرد

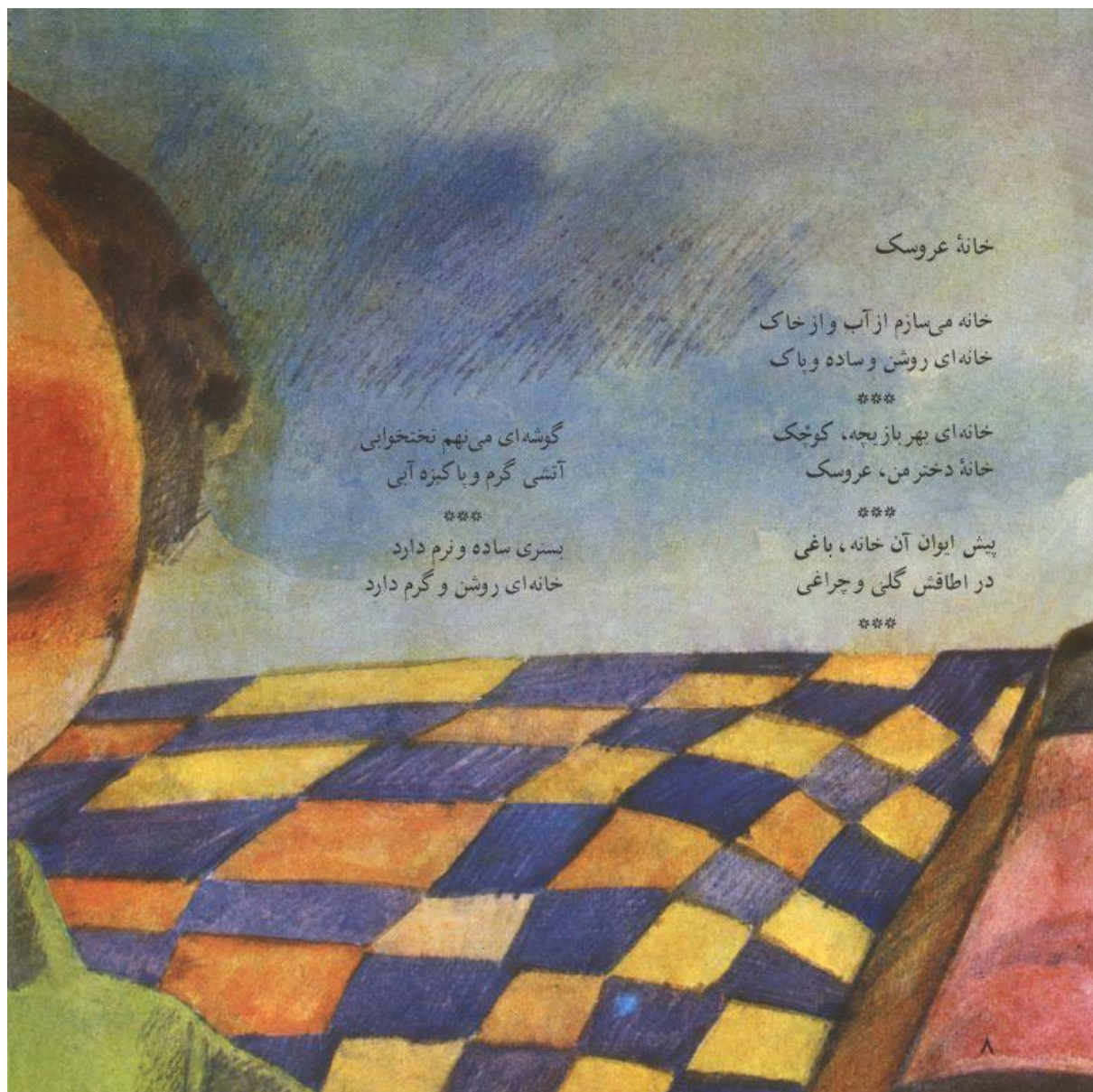
۲

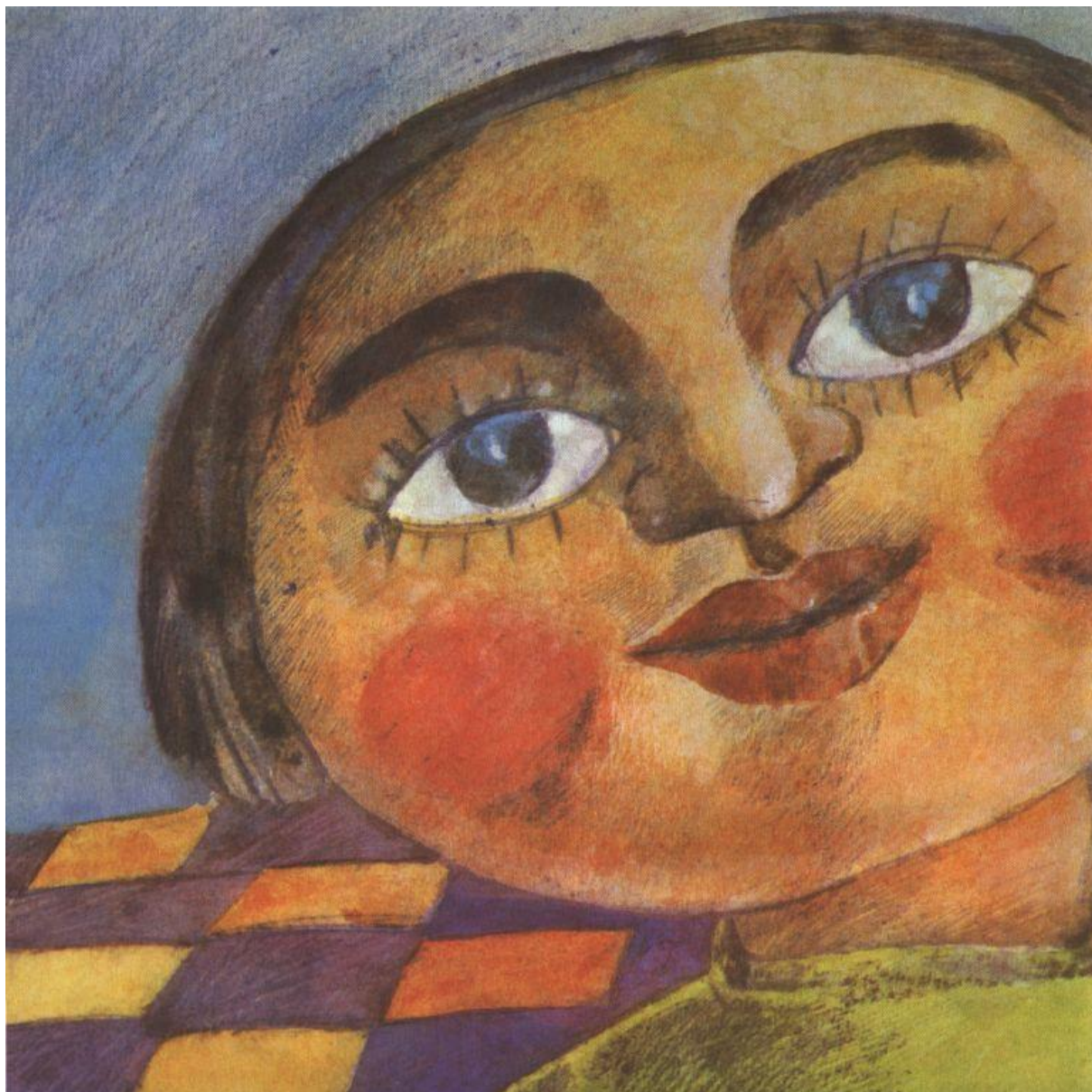


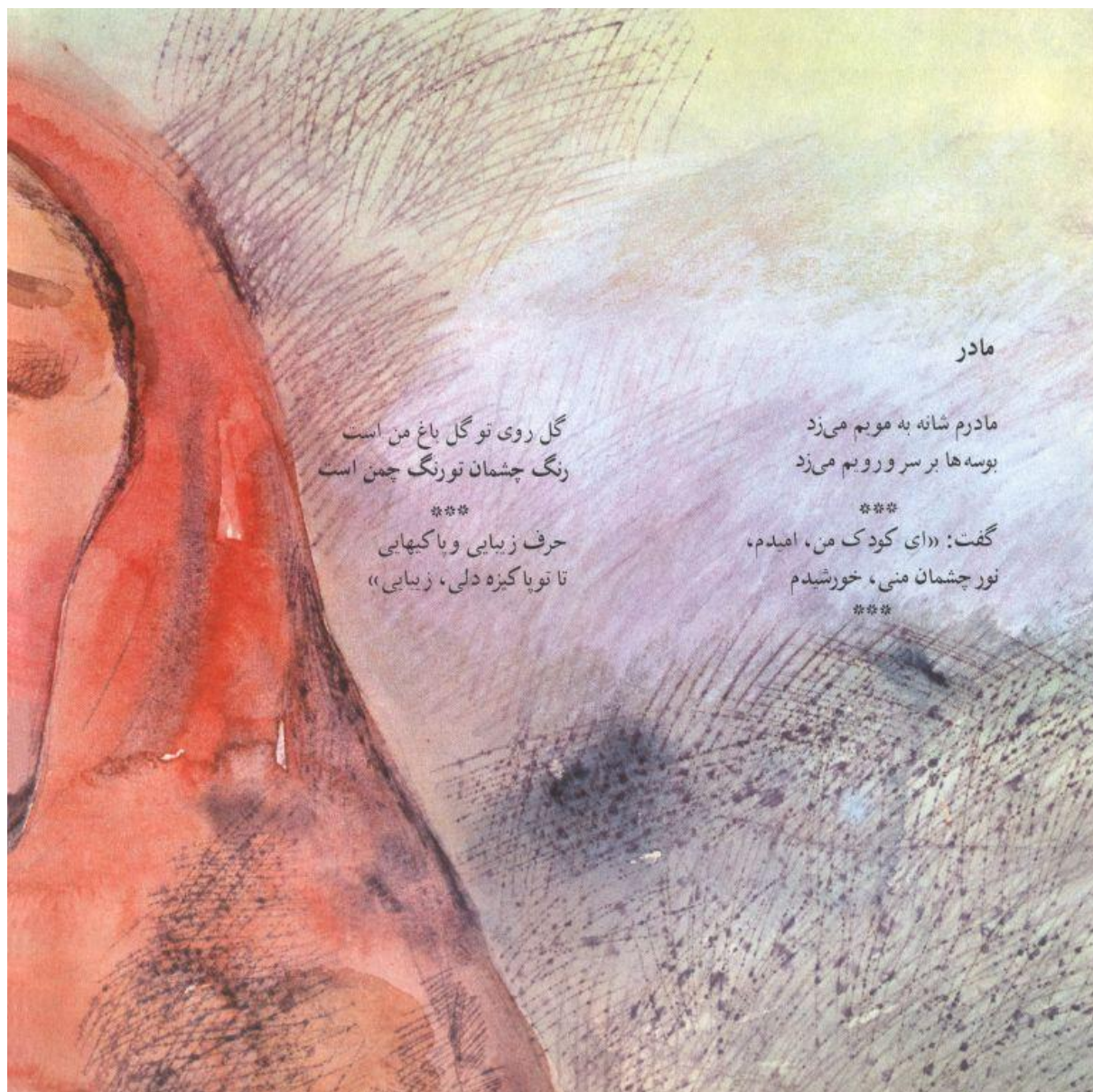












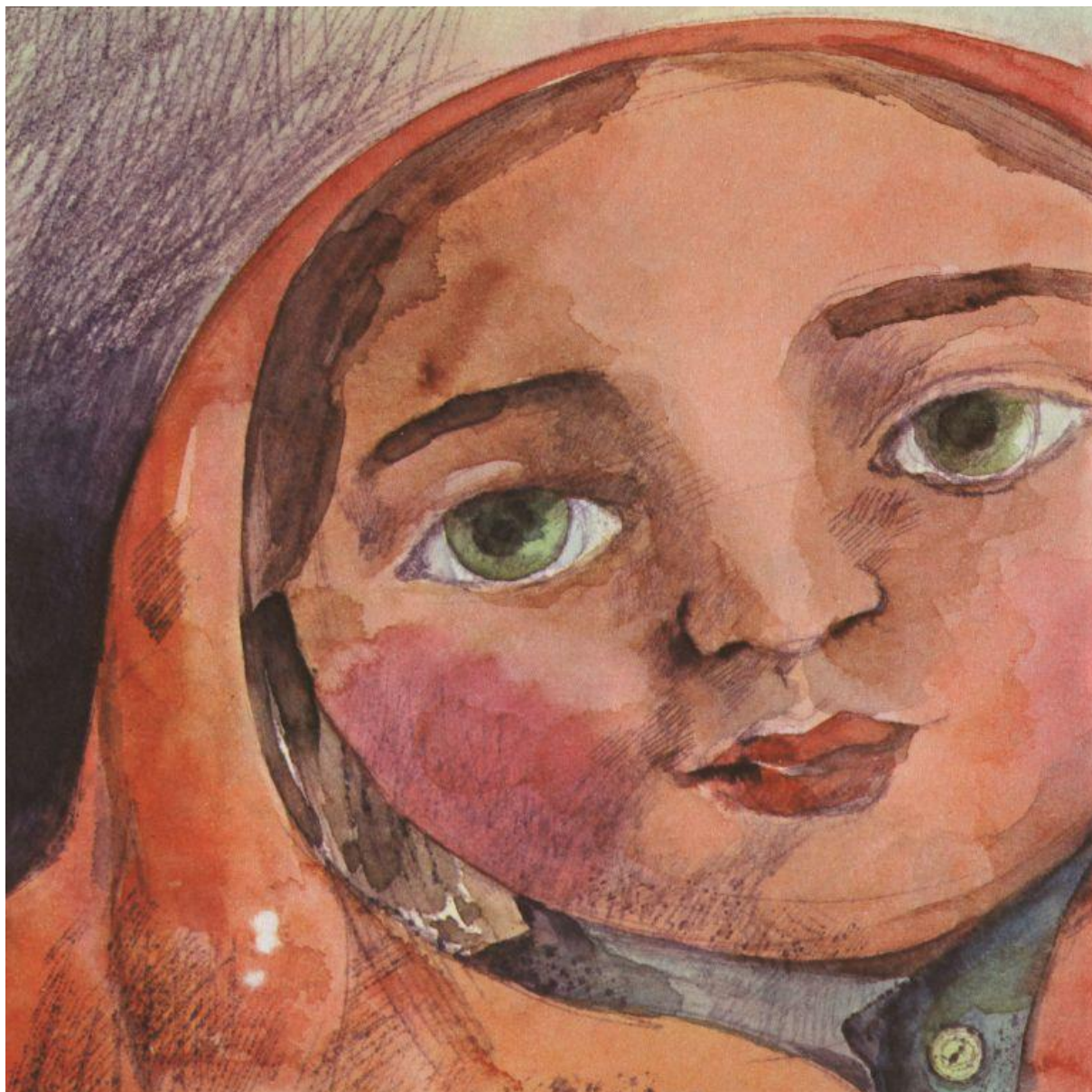
مادر

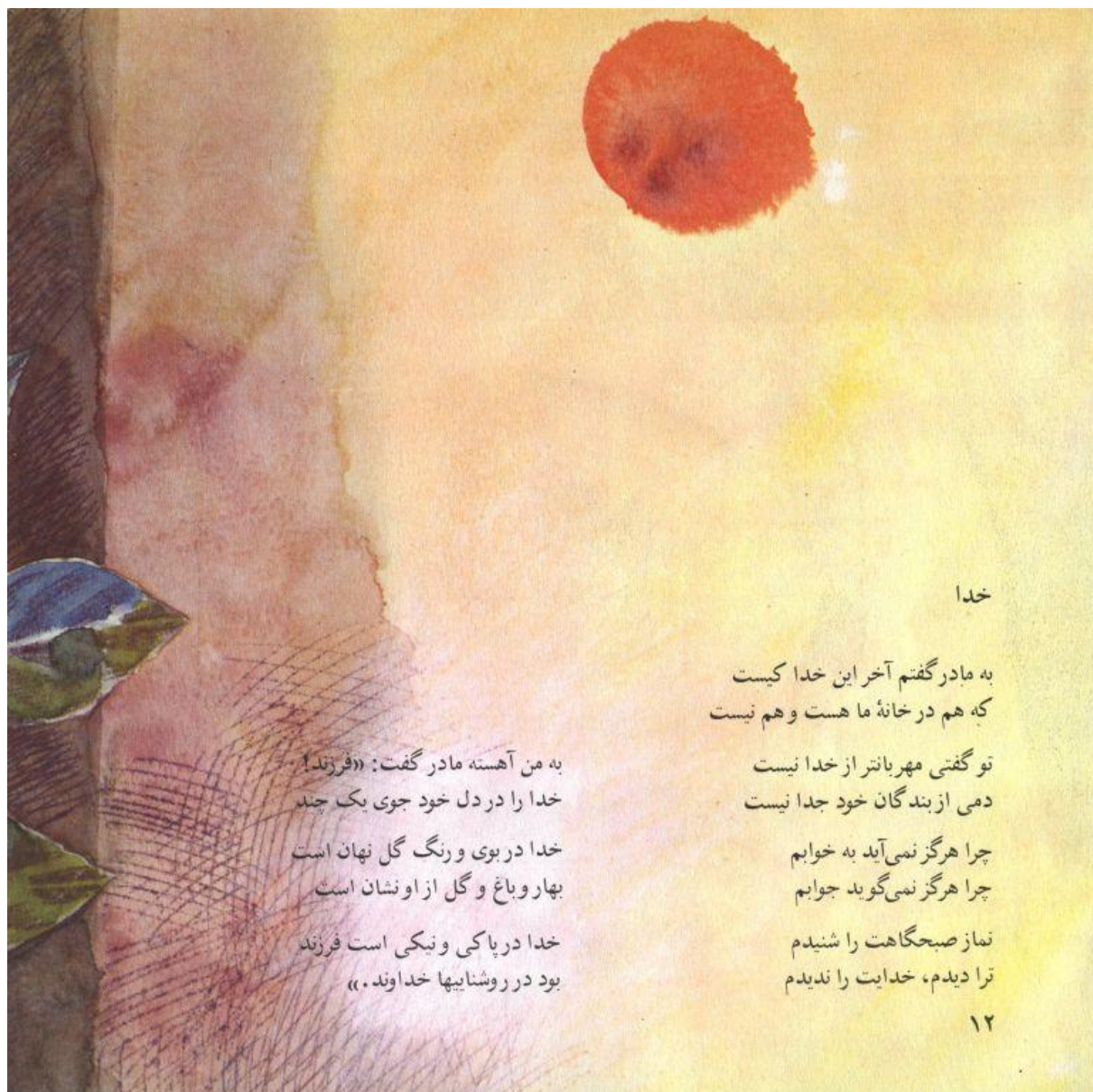
مادرم شانه به مویم می‌زد
بوسه‌ها بر سر و رویم می‌زد

گفت: «ای کودک من، امیدم،
نور چشمان منی، خورشیدم

گل روی تو گل باغ من است
رنگ چشمان تو رنگ چمن است

حرف زیبایی و با کیهایی
تا تو با کیزه دلی، زیبایی



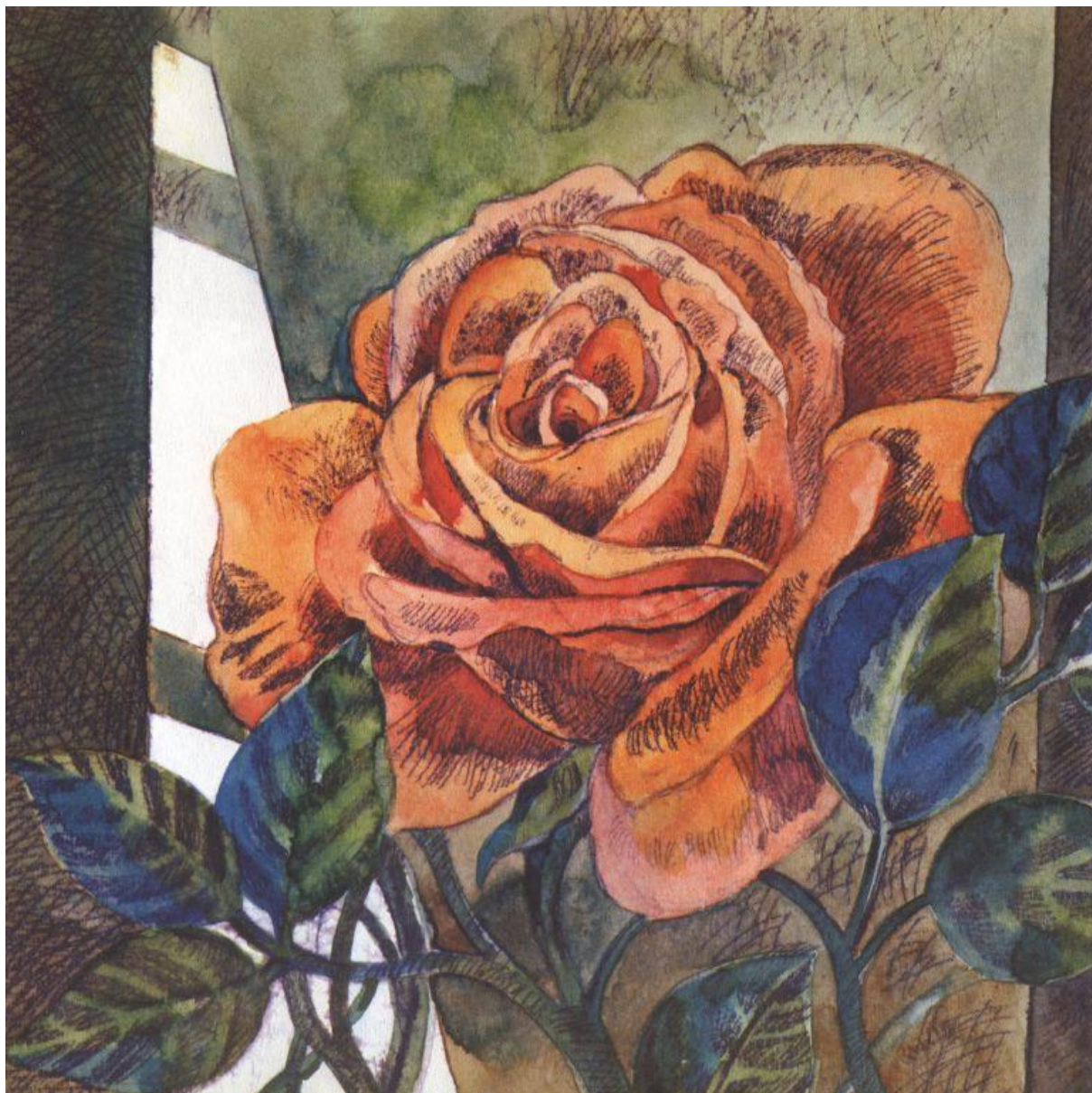


خدا

به مادر گفتم آخر این خدا کیست
که هم در خانه ما هست و هم نیست
تو گفتی مهربانتر از خدا نیست
دمی از بندگان خود جدا نیست
چرا هرگز نمی آید به خوابم
چرا هرگز نمی گوید جوابم
نماز صبحگاهت را شنیدم
ترا دیدم، خدایت را ندیدم

۱۲

به من آهسته مادر گفت: «فرزند!
خدا را در دل خود جوی یک چند
خدا در بوی و رنگ گل نهان است
بهار و باغ و گل از او نشان است
خدا در پاکی و نیکی است فرزند
بود در روشناییها خداوند.»





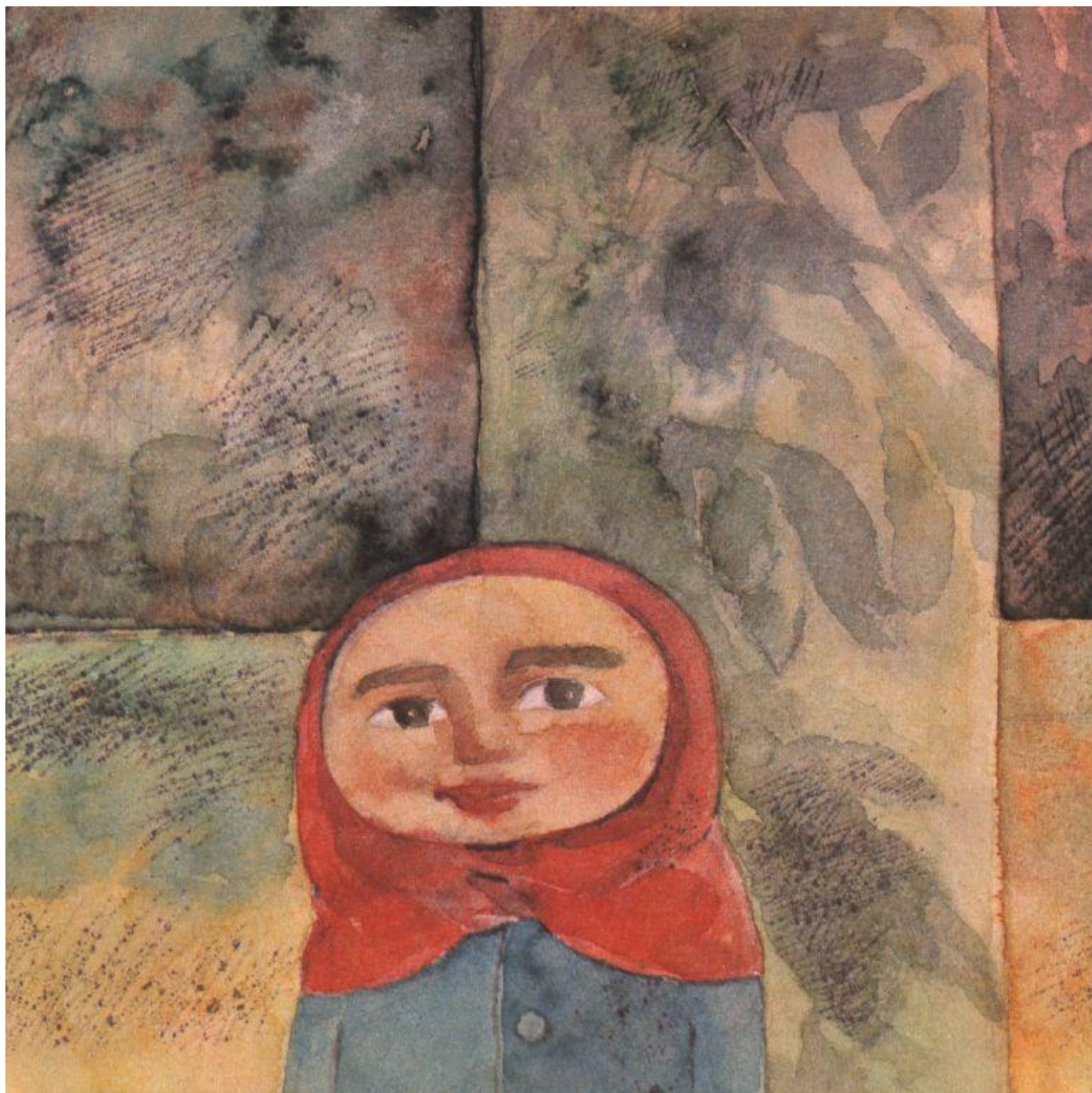
درخت کوچه ما

درخت نارون در کوچه ما
دوباره چتر سبز خویش وا کرد
بلند و سرفراز و سایه گستر
یکایک خانه ها را با صفا کرد

به زیر سایه آن می نشینم
به روز گرم تابستان سوزان
زمستان سر پناه کودکان است
چو آرد باد تند و سرد باران

درخت آشنای مهر پیوند
به آبی میهمان خانه ماست
نشاط و شادی این کوچه از اوست
درخت خرم و یکدانه ماست

به یک یک شاخه هایش آشنایم
چو گنجشکی که بر آن لانه سازد
سرود دوستی خواند به گوشم
نسیم صبح چون برگش نوازد.



پدرم

پدرم روستانشین مردی است
ساده دل، مهربان و با ایمان
چشم پر مهر او چراغ تن است
دوستش دارم، از دل و از جان

مرد مرد است، مرد زحمت و کار
مرد بدرافکن است و مرد درو
دست آورد کار و همت او
خرمن گندم است و خرمن جو

آی، ای کودک کان شهرنشین،
سبزه زاران روستا زیباست
پشت آن تپه، بر لب چشمه،
خانه خوب و پاک و روشن ماست

شب مهتاب بر لب چشمه
پدرم شاهنامه می خواند
رستم شاهنامه ما اوست
رسم پیکار و کار می داند

زندگی دست پینه بسته اوست
حاصلش کشت پنبه زاران است
درس بابا سرود زندگی است
حرف سرسبزی بهاران است







گل بادام

گل بادام، ای سپیده سپیده
با خود آورده ای ز عید نوید

توهم، ای تازه سنبل خوشبو،
قصه عید و نوبهار بگو

نرگس، ای تاج زر نهاده به سر،
جوی را دادی از بهار خبر

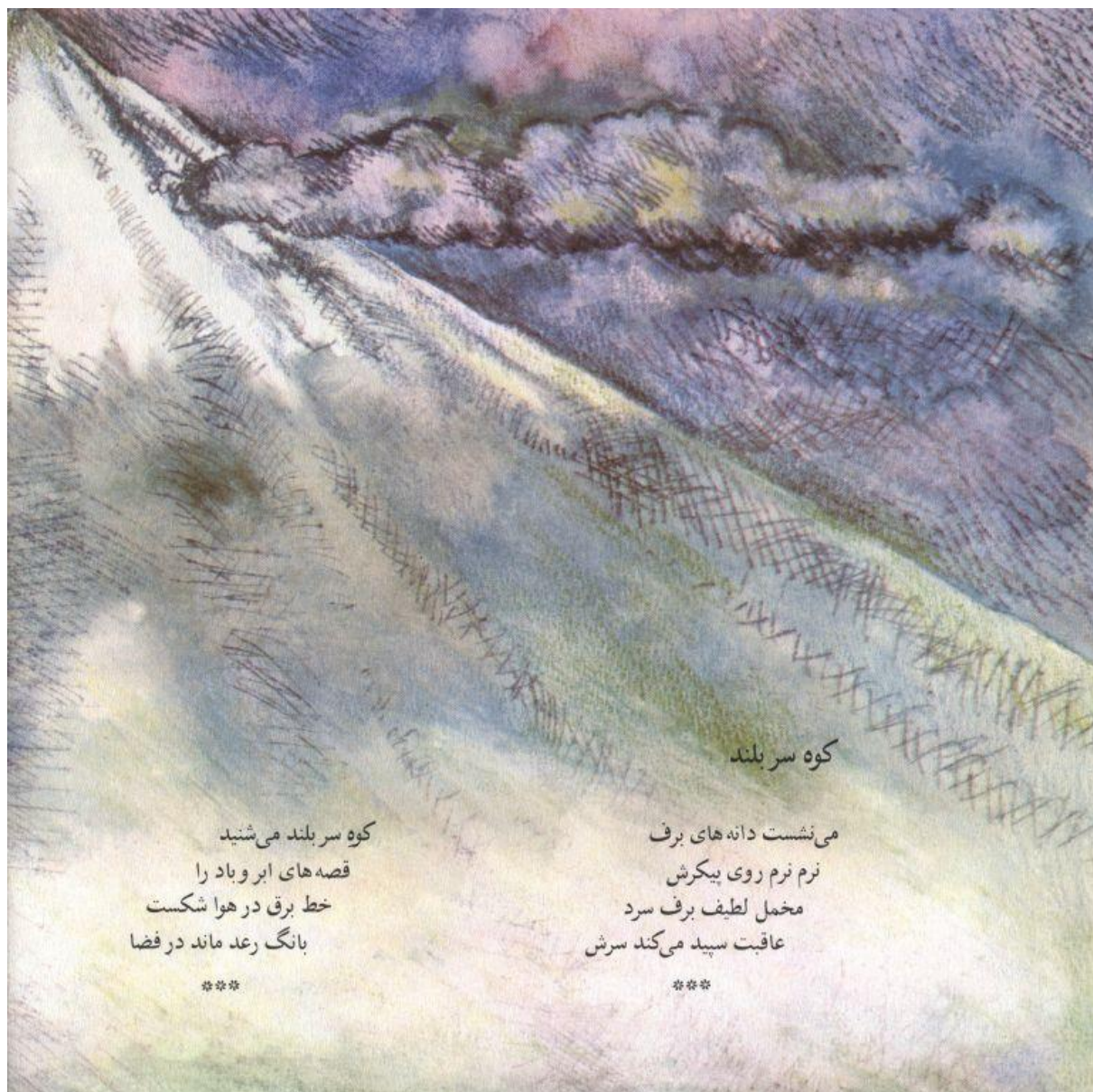
لاله، ای سرخ روی باغ و چمن
ای به لبخند باز کرده دهن

حرفی از نوبهار می گویی
چون به دامان دشت می روی

سایه پرور درخت خانه ما
نارون، چتر خویش بگشا

ای بهار، ای بهار سبز، بیا
توبیا جاودان به خانه ما

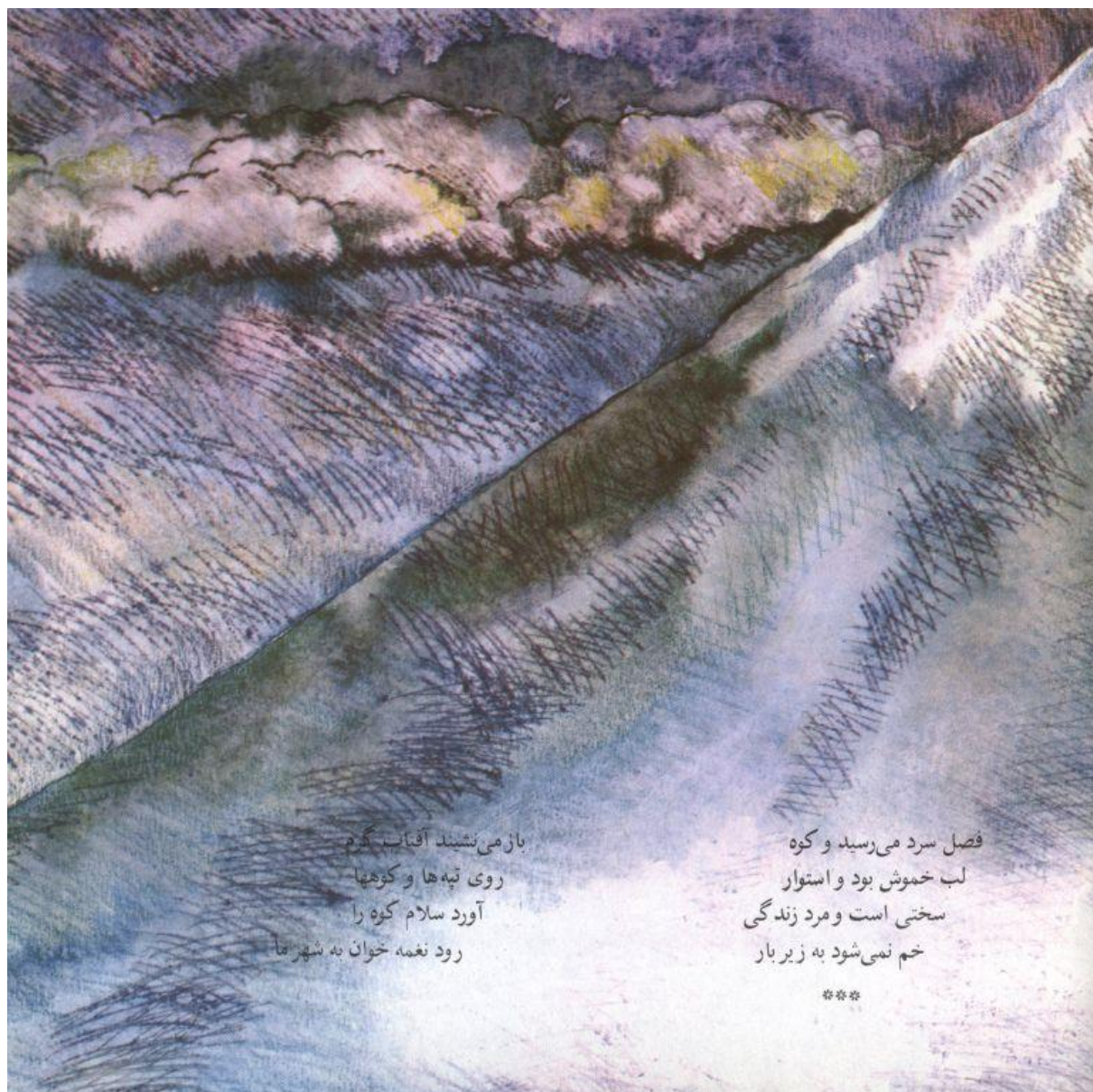




کوه سر بلند

کوه سر بلند می شنید
قصه های ابر و باد را
خط برق در هوا شکست
بانگ رعد ماند در فضا

می نشست دانه های برف
نرم نرم روی پیکرش
مخمل لطیف برف سرد
عاقبت سپید می کند سرش





آشپزی برای گنجشکها

باد آمد، باد آمد، باد سرد

باد آمد، خانه ها را سرد کرد

بسته شد درها و آتش خنده کرد

نور آتش خانه را تابنده کرد

صبح، روی شیشه، شبنم ریخته

پرده ای از تور یخ آویخته

کوه دور، از برف اطلس پوش گشت

زردگون شد سبزه در دامن دشت

مادر، آن گنجشک شاد نغمه خوان

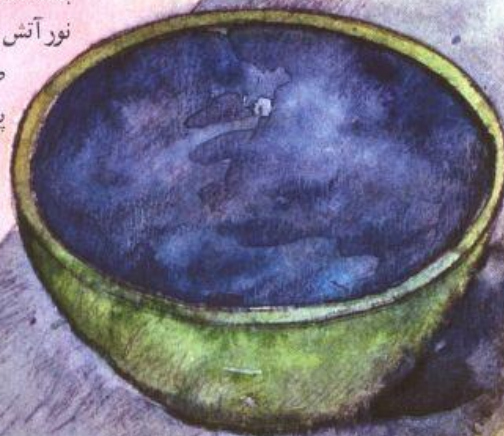
مانده در سرما، ندارد آشپز

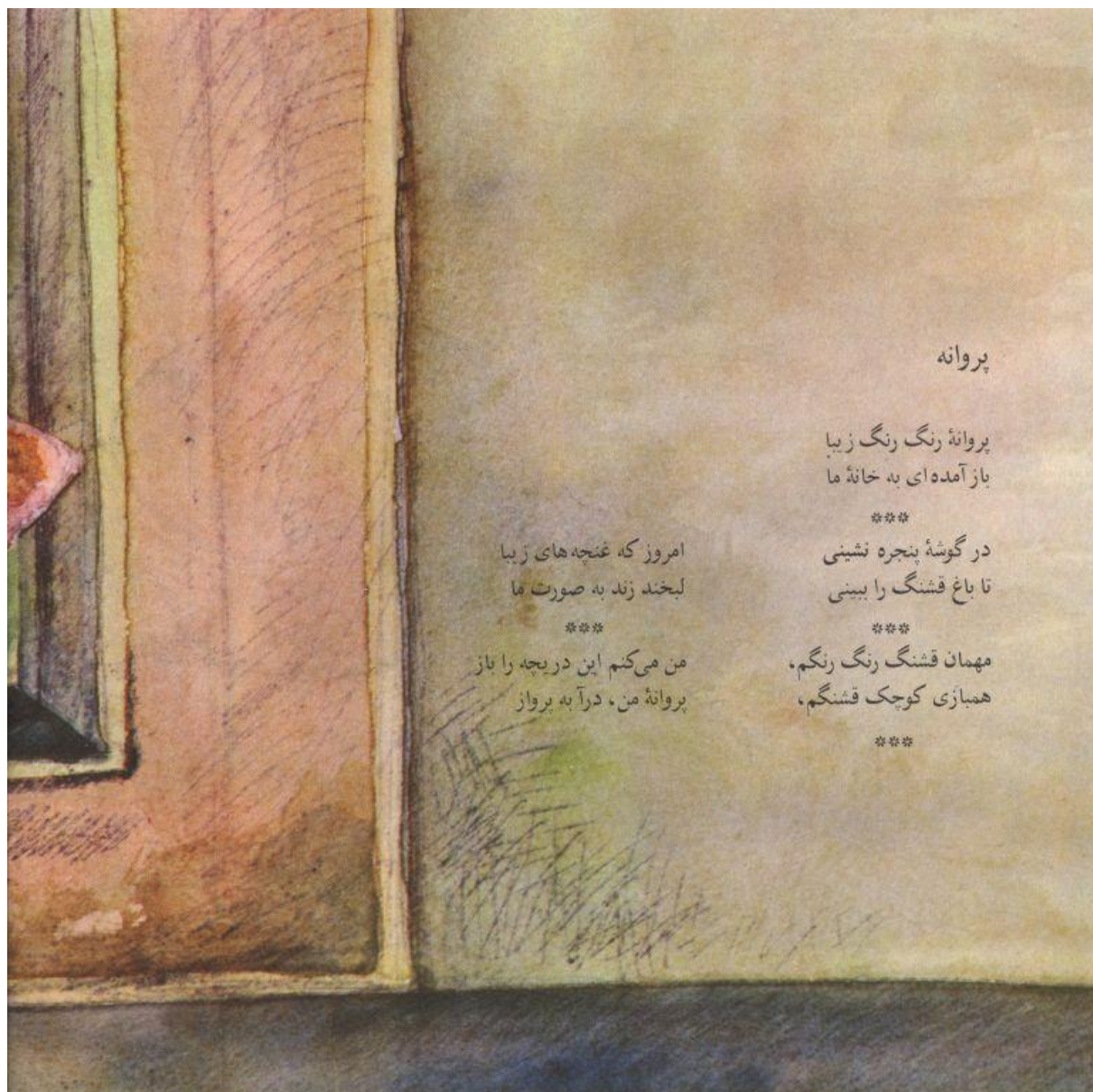
در درون خانه جایش می دهیم

دانه و آبی برایش می نهیم،

چون بهار آید، کند پروازها

پر کند این خانه از آوازا





پروانه

پروانه رنگ رنگ زیبا
باز آمده ای به خانه ما

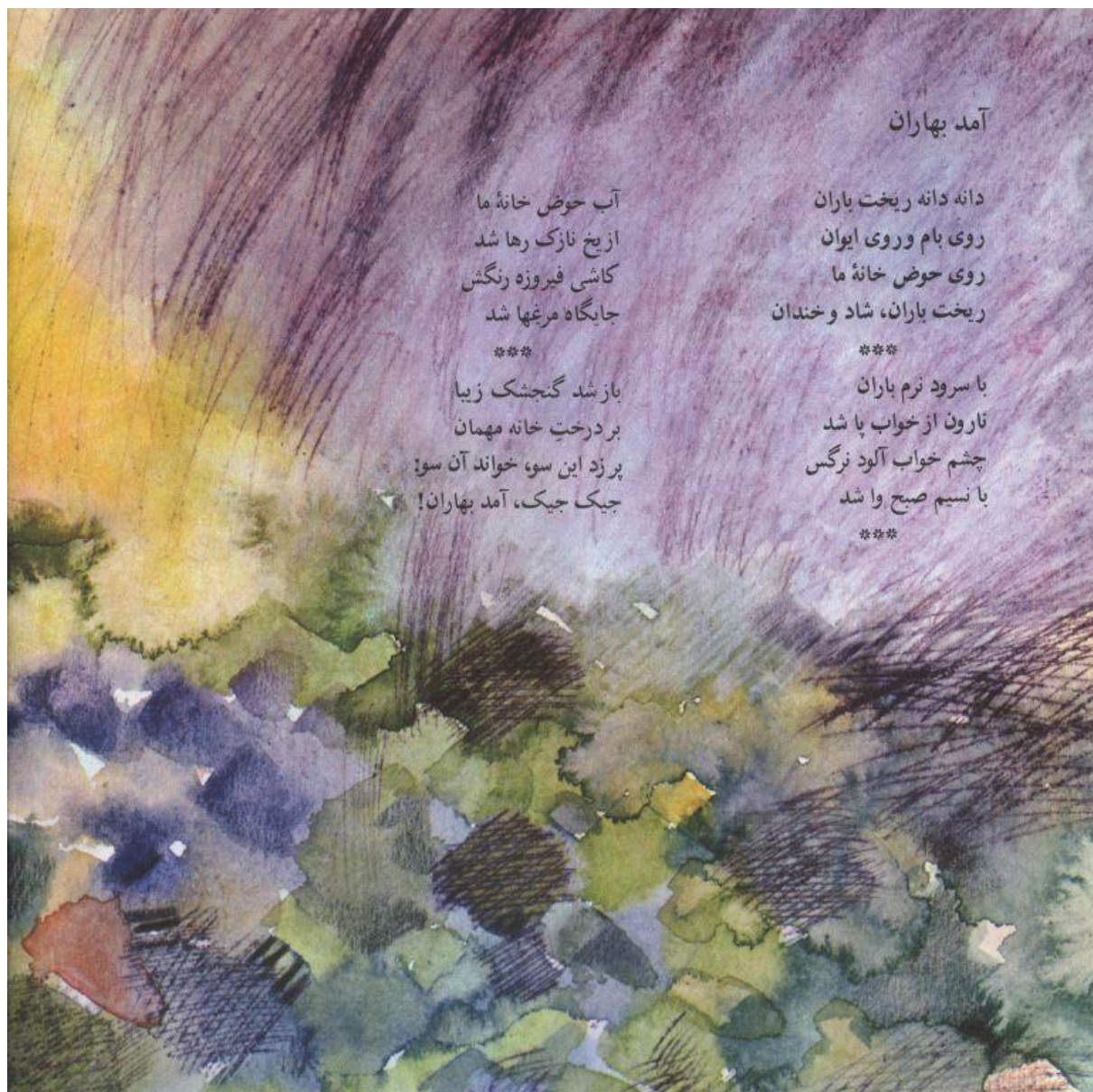
امروز که غنچه های زیبا
لبخند زند به صورت ما

من می کنم این دریاچه را باز
پروانه من ، درآ به پرواز

در گوشه پنجره نشینی
تا باغ قشنگ را ببینی

مهمان قشنگ رنگ رنگم ،
همبازی کوچک قشنگم ،





آمد بهاران

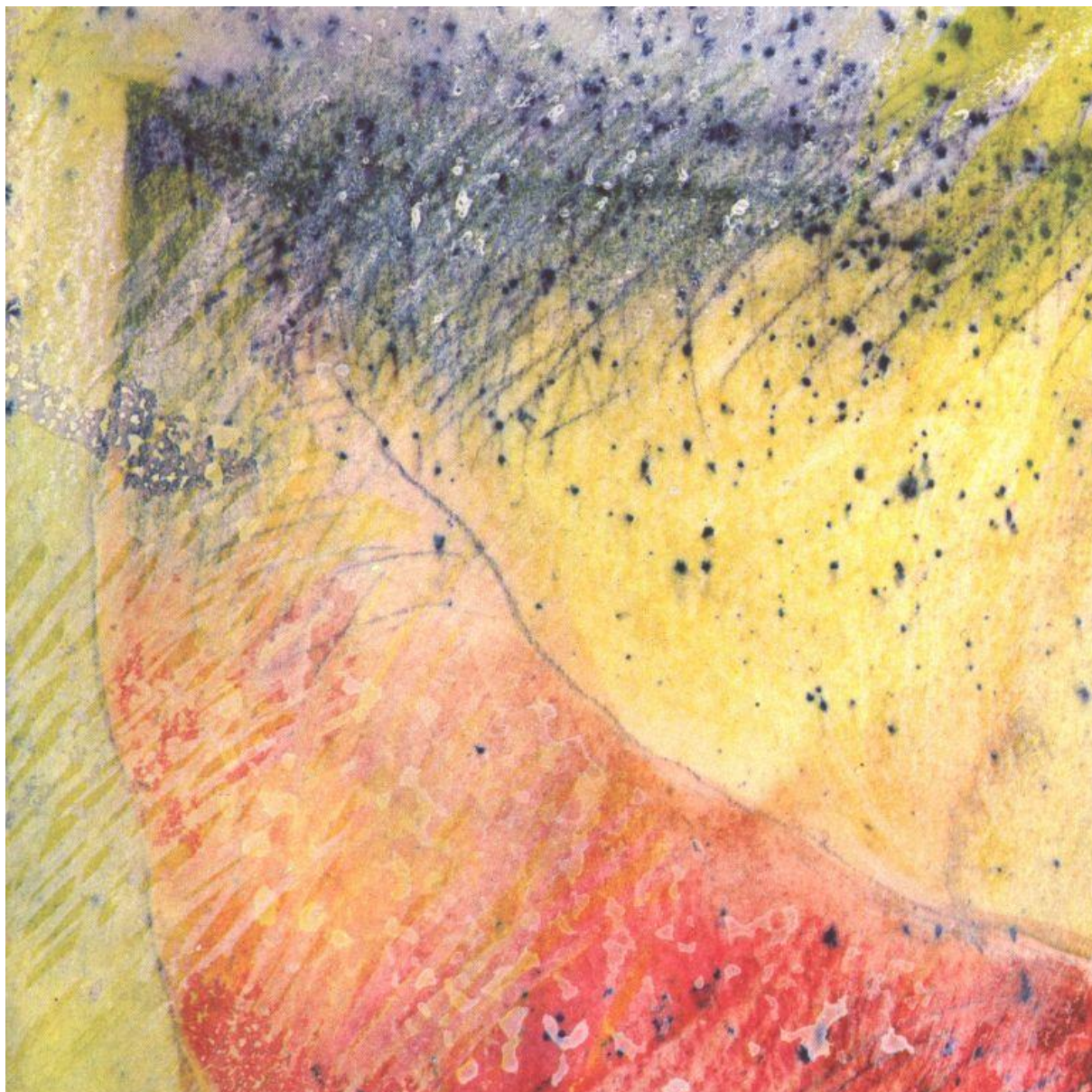
دانه دانه ریخت باران
روی بام و روی ایوان
روی حوض خانه ما
ریخت باران، شاد و خندان

با سرود نرم باران
تارون از خواب پا شد
چشم خواب آلود نرگس
با نسیم صبح وا شد

آب حوض خانه ما
از یخ نازک رها شد
کاشی فیروزه رنگش
جایگاه مرغها شد

باز شد گنجشک زیبا
بر درخت خانه مهمان
پرزد این سو، خواند آن سو:
جیک جیک، آمد بهاران!







تمام حقوق این کتب برای نویسندگان محفوظ می باشد.
با تشکر
پایگاه ادبی شفیقی